

اگر طراحی را فرآیندی مبتنی بر شهود و خلاقیت منفرد بدانیم، و طراحی صنعتی را نظامی عقلانی و مبتنی بر قوانین انسانی قرن تولید انبوه، آنگاه قیاس منطقی، پلی است استعلایی که این دو گفتمان به ظاهر متضاد را از طریق استنتاج ساختارهای مشترک، با یکدیگر همسو می‌سازد.

برای مثال :

فرآیند طراحی صنعتی، با عبور از صافی قیاس‌های ساختاریافته (از قیاس فرم‌های طبیعی تا قیاس سیستم‌های مهندسی)، علم ارگونومی، ایده‌های ناب و گاه انتزاعی حاصل از طراحی محض را به محصولاتی تبدیل می‌کند که نه تنها قابل ساخت هستند، بلکه با تجربه زیسته انسانی نیز هم‌نوا می‌شوند. به گونه ای که استنتاج آماری نشان می‌دهد فرد آزمون شده نتیجه ی متفاوتی در برخورد با یک فرد یا فضای طراحی شده نشان می‌دهد در مقایسه با فردی که از اثر به اصطلاح دارو نما (محیطی که تنها طراحی متفاوتی داشته و مورده طراحی و مهندسی قرار نگرفته است) از خود بروز می‌دهد.

در بیانی کلی تر

در یک تحلیل کلان، طراحی به عنوان خاستگاه ارزش نمادین و طراحی صنعتی به عنوان موتور ایجاد ارزش مادی عمل می‌کنند، و تنها از مسیر قیاس‌های استراتژیک است که می‌توان نقشه‌ای برای هم‌پوشانی این دو حوزه ترسیم کرد و اثربخشی هر دو را در مقیاس اجتماعی به حداکثر رساند.

پارادوکس ذاتی این عرصه در آنجاست که طراحی صنعتی، برای زدودن تصادف و شخصی‌سازی از فرآیند تولید، نیازمند چارچوب‌های قیاسی سخت‌گیرانه است؛ حال آنکه موتور محرکه خود را از همان جرعه‌های غیرقیاسی و فردی طراحی وام می‌گیرد که همواره در حال گریز از همین چارچوب‌هاست.

